

حافظ

و جام جهان نما



همراه با یادواره مقاله

دکتر شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)

دکتر شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)



حافظ و جام جهان نما



همراه با یازده مقاله



تهران - ۱۳۹۷

سرشناسه:	بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن) - ۱۳۱۷.
عنوان و پدیدآور:	حافظ و جام جهان نما همراه با یازده مقاله / شیرین بیانی
مشخصات نشر:	تهران: جامی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۳۹۲ ص.
شابک:	978-600-176-131-7
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	حافظ، شمس الدین محمد - ۷۹۲ ق - مجموعه مقاله ها.
موضوع:	مقاله های فارسی - قرن ۱۴.
رده بندی کنگره:	۱۳۹۵ ح ۲۹۶ / PIR۵۴۳۵
رده بندی دیویی:	۸۶۱ / ۳۲
شماره کتابخانه ملی:	۴۳۲۴۲۷۷



با همکاری



خیابان دانشگاه، چهارراه وحینظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳-۶۶۴۶۸۸۵۱

www.Jamipub.com info@jamipub.com

حافظ و جام جهان نما

نوشته: دکتر شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۰۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۱۳۱-۷

ISBN: 978 - 600 - 176 - 131 - 7

۴۷۰۰۰ تومان

به همسر م که نکته دان است
و حافظ شناس

فهرست مطالب

بخش نخست: حافظ و جام جهان نما

مقدمه.....	۱۱
فصل اول زندگی نامه.....	۱۵
فصل دوم حافظ و دوراننش.....	۳۳
مشخصه اول - اوضاع ناپایدار سیاسی.....	۳۳
حافظ همعصر شاه شجاع.....	۳۸
شاه شجاع بر اریکه سلطنت.....	۴۵
شاه شجاع، جلایریان و حافظ.....	۴۸
پس از سلطان اويس جلایری و شاه محمود مظفری.....	۵۷
شاه شجاع و امیر تیمور گورکانی.....	۶۳
پایان زندگی شاه شجاع.....	۶۵
شاه شجاع و حافظ.....	۶۸
مشخصه دوم - تکاپو برای تجدید حیات هویت ایرانی.....	۸۱
فرهنگ سازی «دیوان حافظ».....	۸۸
فصل سوم - مشخصه سوم - عرفان نزد حافظ.....	۹۱
حافظ و فرقه ملامتیه.....	۹۷

مرادان‌حافظ.....	۱۰۱
پیرمغان.....	۱۰۳
میکنه.....	۱۰۵
عشق.....	۱۰۸
رندی.....	۱۱۲
رازورازداری.....	۱۱۳
جام‌جهان‌نما.....	۱۱۹
نظربازی.....	۱۲۳
زیاوت‌زویر.....	۱۲۴
موسیقی‌سَماع.....	۱۲۶
سایر مراحل طیّ طریق.....	۱۲۷
نتیجه.....	۱۲۸
فهرست منابع و مآخذ.....	۱۳۰

بخش دوم: سخنرانی‌ها (مقاله‌ها)

۱-فرمانروایی جلایری و پاسباناری فرهنگ ایرانی.....	۱۳۷
۲-آبش‌خاتون، آخرین فرمانروای سَلْغُری فارس و سعدی.....	۱۴۵
۳-سه‌خاتون مغول و مسئله ایران و جهان اسلام.....	۱۵۷
۴-خواجه نصیر الدّین طوسی کیست؟.....	۱۶۵
۵-آبش‌خورهای فکری زردشت از دید تاریخی.....	۲۰۱
۶-سمیان رودان دردوره‌های ایلخانی و تیموری.....	۲۲۳
۷-جیهن کجاست؟.....	۲۸۷
۸-ملیان‌جو شهر، نگین خلیج فارس.....	۳۱۵
۹-قلمرو فرمانروایی ایلام.....	۳۳۳
۱۰-اجیرفت و شوش دو خواهر خواندهٔ عه‌ل‌کهن.....	۳۶۱
۱۱-از تاریخ چگونه پیام‌وزیم.....	۳۷۷

پیشگفتار

کتاب حاضر مجموعه‌ایست از دوازده سخنرانی؛ که طی سالها، در مجامع داخلی و بین‌المللی ایراد گردیده است. یکی از آن میان سخنرانی دربارهٔ حافظ است که در دانشگاه کارلتون اوتاوا - کانادا ایراد گردید. از آن پس مطالب بسیار دیگری بر آن افزوده، تبدیل به نوعی رساله شد، تحت عنوان **حافظ و جام جهان‌نما** که در سرلوحهٔ کتاب جای گرفت. بدین ترتیب کتاب شامل دو بخش است: بخش اول، رسالهٔ «حافظ و جام جهان‌نما»؛ و بخش دوم، متن سخنرانی‌ها که به صورت مقاله درآمده؛ و همراه با روند تاریخی، از بالا به پایین، ترتیب یافته‌اند؛ بدین قرار:

- ۱- فرمانروائی جلایری و پاسداری فرهنگ ایرانی. ۲- آیش خاتون، آخرین فرمانروای سُلفُری فارس و سعدی. ۳- سه خاتون مغول و مسئلهٔ ایران و جهان اسلام. ۴- خواجه نصیرالدین طوسی کیست؟ ۵- آبشخورهای فکری زردشت از دید تاریخی. ۶- میان رودان در دوره‌های ایلخانی و تیموری. ۷- بی‌هق کجاست؟ - از بدو تولد تا عهد مغول - ایلخانی. ۸- لیان - بوشهر، نگین خلیج فارس در امپراطوری ایلام. ۹- قلمرو فرمانروائی ایلام. ۱۰- جیرفت و شوش دو خواهرخواندهٔ عهد کهن. ۱۱- از تاریخ چگونه بیاموزیم.

این چند مقاله، گوشه‌هایی از تاریخ ایران را در بر می‌گیرند؛ و با وجود پراکندگی موضوع‌ها، همگونی خاصی بین آنها موجود است؛ زیرا نگاهی است

بر زندگی این سرزمین در دوره های گوناگون؛ از هزاره های دور تا عصر حافظ؛ و می توان گفت که در آن نوعی یگانگی در چندگانگی به چشم می خورد؛ و مانند جرقه هائی است از چراغ فروزانی که تاریخ ایران را ساخته و پرداخته است. امید می رود که در آنها پاسخ بعضی سؤال ها نهفته باشد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)

بخش اول

حافظ و
جام جهان نما

مقدمه

زهی همت که حافظ راست از دُنیی و از عقیبی
نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت

دربارهٔ حافظ سخن گفتن مشکل می‌نماید. با آنکه بسیاری مطلب و نکته گفته شده؛ معهذا همچنان نیمی از آن باقی است؛ زیرا در همین چند صد غزل که از او بر جای مانده است، می‌توان عصارهٔ تاریخ ایران را فصل به فصل خواند و آموخت. گوئی از باغ گلی که ایران نام دارد، او گلاب آن را در شیشهٔ بیت‌هایش جای داده؛ و قطره قطره به خواننده عرضه می‌دارد؛ و مشام جان او را طراوت و تازگی می‌بخشد؛ و چنان این عصاره و جوهره قوی است که هر قطره را که در هر کلمه نهفته شده، باید مدتی در ذهن خود نگاه داشت تا به قطرهٔ دیگر رسید؛ در غیر این صورت سردرگمی، خوانندهٔ جوینده را فرا می‌گیرد. در هر مصرع مطلبی مهم نهفته است که از ناسوت به لاهوت می‌رسد؛ و یا به عکس از آسمان به زمین فرو می‌ریزد. از گذشته‌های دور به حال، و از حال به گذشته‌های دور باز می‌گردد؛ که همه با رگ و پی یک خوانندهٔ ایرانی عجین شده است. اگر بفهمد و حتی اگر نفهمد. چون همان بوی گلاب تند در گلابدان؛ که عصارهٔ همهٔ گل‌های یک باغ بزرگ به وسعت ایران است، در جان او می‌نشیند.

حافظ یک انسان ایرانی با تمام مشخصات او می‌باشد؛ ولی آنچه که در وی است و در دیگران نیست، نبوغ سحرآمیزی است که با دانسته‌های وسیع از ادب، تاریخ و خلاصه در فرهنگ ایران در هم آمیخته؛ و «دیوان» او را ساخته و پرداخته؛ و به همین جهت است که به آن تفأل می‌زنند و از او «طلب همت» می‌کنند؛ و به همین جهت است که به «لسان‌الغیب» شهرت یافته است.

این سرزمین از قرون اولیه عهد اسلامی تا زمان حافظ، دوره به دوره، بسته به دگرگونی‌های اجتماعی - سیاسی، انسان‌هایی را در وجود آورده که می‌توان آنان را «قهرمانان ملی - فرهنگی» و یا «عجوبه‌های زمان» نامید؛ که همگی آبخواری از دوران باستان آن در خود دارند. از منصور حلاج و بایزید بسطامی گرفته تا فردوسی، ابن سینا، شهاب‌الدین سهروردی، خیام، مولانا جلال‌الدین، سعدی تا برسد به حافظ. اینان مشعل‌دارانی بوده‌اند؛ که هریک در پایان زندگی و با کتاب یا کتاب‌های خود، مشعل فروزانی را که فرهنگ ایران به دستشان داده بود تا خاموش نگردد، به دیگری واگذار کرده‌اند و رفته‌اند؛ و شعله‌های آن مشعل را فوَرانی‌تر و درخشان‌تر ساخته، موادی نو بر آن افزوده‌اند؛ ولی مشعل همان مشعل است و شعله‌های فروزان آتش همان.

به عبارتی دیگر غزل‌های حافظ آمیزه‌ای است از هر آنچه که این «قهرمانان ملی - فرهنگی ایران» یکی پس از دیگری گفته‌اند، از منصور حلاج که انال‌الحق می‌زد تا فردوسی که نور و تاریکی و نیکی و بدی را در برابر هم قرار داده؛ در سعی بود تا نور را بر تاریکی و نیکی را بر بدی پیروز گرداند؛ تا خیام که دنیا را ناپایدار و دم را غنیمت می‌شمرد و به این برداشت با دیدی علمی - فلسفی رسیده بود؛ تا مولانا جلال‌الدین که در کار آن بود که از طریق عرفان وحدت وجودی خود، نردبانی بسازد که زمین و آسمان را به یکدیگر متصل سازد؛ و سرانجام از کالبد خود بدر آید و به سوی ملکوت اعلیٰ پرکشد؛ تا سعدی که بنی آدم را اعضای یکدیگر دانسته، در تربیت را به روی انسان‌ها گشوده و شیرینی و لطف گفتار را به نهایت رسانیده است.

حافظ در غزل‌های خود از جمشید، شاه اساطیری آغاز می‌کند و تا شاه منصور، آخرین فرمانروای مظفری؛ که تقریباً پایان زندگی خود او نیز هست، سال به سال و قرن به قرن و هزاره به هزاره پیش می‌رود. او بین دو دوره

تهاجم‌های سهمگین مغولی ایلخانی - تیموری زیسته؛ که هریک برای نابودی کشوری کافی بوده است. او توان فرهنگی شگفت ایران و ایرانی را که او خود یکی از آن میان است، در این دوران و انفسای تاریخ لمس نموده است. او از موبد و آتش پاک و جاویدان و دیر مغان آغاز می‌کند؛ و تاستمگری‌های فرمانروایان و دولتمردان پیش می‌رود؛ در حالیکه به جز یک بار، تقریباً هیچگاه شیراز را ترک نکرده؛ با این دانسته‌های عمیق و جهان‌بینی ژرف و استعداد نبوغ‌آمیز، عرفان را برگزیده؛ و عارفانه به «جام جهان‌نمای» جمشید دست یافته؛ همه این فراز و نشیب‌های ماجراهای دور و دراز را در این «جام یاقوت‌فام» به چشم بصیرت دیده است. گاه شادی‌ها کرده، هنگام خوشی‌های ناپایدار؛ و گاه خون دل‌ها خورده، در ناخوشی‌های درازمدت؛ و همواره بخصوص به یاد ختّام، آن زمان که «خورشید می‌ز مشرق ساغر طلوع کرده»، با تجربه‌های فراوان خود به ساقی هشدار داده که: «دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن».

* * *

زندگی حافظ را می‌توان در سه دوره مشخص مورد بررسی قرار داد: ۱- قبل از شاه شجاع مظفری. ۲- زمان شاه شجاع. ۳- بعد از شاه شجاع؛ زیرا بیشترین ایام زندگی او در همین ادوار گذشته است؛ که در هریک از آنها، با خوشی‌ها و یا نابسامانی‌ها روبه‌رو بوده است. همچنین می‌توان پنج شخصیت را در طول عمر، بر وی بیش از دیگران تأثیرگذار دانست: ۱- شیخ ابواسحق اینجو، که زمان حکومت او، یکی از ادوار خوش و نسبتاً آرام زندگی حافظ محسوب می‌شده است. ۲- امیر مبارزالدین مظفری که حافظ بخشی از دوران جوانی را در زمان فرمانروائی او گذرانیده؛ و از جهت سختگیری‌های خشونت‌آمیز و جو خفقان زمان او، در رنج و عذاب بوده است. ۳- شاه شجاع؛ که گفتیم حافظ بیشترین و مهم‌ترین سال‌های زندگی خود را در عهد وی گذرانیده؛ هرچند در این زمان طولانی با فراز و نشیب‌های بسیار روبه‌رو بوده است؛ اما در مجموع، روزهای خوش و مرفهی را نیز سپری کرده است. ۴- قوام‌الدین حسن صاحب عیار و وزیر، شخصیتی فرهیخته که حامی و دوست حافظ بوده، با شناخت و درک استعداد

خاص و اهمیت وی، همواره او را مورد پشتیبانی، محبت و نواخت خود، چه از جهت مادی و چه از جهت معنوی و بخصوص از جهت حکومتی، قرار می داده است. ۵- یکی از مرادان او نمی دانیم کیست؛ و یا یک «پیر مغان» که در دیر یا آتشگاهی با او همنشینی مریدگونه داشته است. و اکنون ما برآنیم تا موارد یادشده را بررسی نماییم.

شیرین بیانی

(اسلامی ندوشن)

زندگی نامه

در حقّ من به دُرْدکشی ظنّ بد مبر
کالوده گشت جامه، ولی پاک دامنم

نام و لقب حافظ بدین قرار است: خواجه شمس الدّین محمّد بن محمّد بن محمّد حافظ شیرازی. او خود را «محمّد بن محمّد بن محمّد، المقلّب به شمس حافظ شیرازی» خوانده و به «خواجه حافظ شیرازی» معروف بوده است. پدرش بهاء الدّین نامیده می شد؛ که احتمالاً لقب او بوده. او را از اهالی اصفهان دانسته اند؛ که شغل بازرگانی داشته؛ و به شیراز آمده، در این شهر رحل اقامت افکنده بوده است. حافظ در کودکی پدر خود را از دست داده بود. مادرش اهل کازرون و خانه آنان در محله «دروازه کازرون» شیراز واقع بود.^۱ در منابع به دنبال نامش، او را «سلطان الشعراء»، «مولانا»^۲؛ و «لسان الغیب» خوانده اند. حافظ در سال ۷۲۶ هـ در

۱. دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران - از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری، جلد ۳، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران ۲۵۳۵، ص ۱۰۶۵.

۲. عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدّین، مطلع السّعدین و مجمع البحرین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، قسمت اول، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۶۹.

شیراز متولد گردید؛ و در حدود سال‌های ۷۹۴ یا ۷۹۵ هـ. و یا به قولی دیگر به سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ هـ. در شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفته است. تاریخ وفاتش به حروف ابجد «خاک مصلی» می‌باشد.^۱ اگر این قول را بپذیریم، تاریخ ۷۹۲ هـ. صحیح می‌نماید. در روایتی گفته‌اند که حافظ پس از درگذشت پدر، با زندگی سختی مواجه شده، به گونه‌ای که در یک نانوائی به کار «خمیرگیری» پرداخته بوده است.^۲ اگر به زندگی عارفان نظری بیفکنیم می‌بینیم که اغلب قریب به اتفاق آنان به حرفه‌ای اشتغال داشته‌اند؛ مانند: حلاج، خیام، عطار، نقشبند و غیره... آیا می‌توان احتمال داد که حافظ نیز که از عنفوان جوانی در سرخیال عارفان را می‌پرورانیده؛ و نه به دلیل تنگی معیشت، بلکه بدین جهت، به «خمیرگیری» پرداخته بوده است؟ نمی‌دانیم. در هر صورت او پس از مدتی کار در نانوائی - اگر روایت افسانه‌آمیز نباشد - به تحصیل دانش‌های گوناگون پرداخت؛ و شاید هم همزمان شروع به فراگیری علم نمود. از مهمترین استادانش در دو شاخه علوم شرعی، بخصوص قرآنی؛ و ادب باید قوام‌الدین ابوالبقاء عبداللّه بن حسن اصفهانی شیرازی، مشهور به «ابن الفقیه نجم» عالم مشهور زمان را نام برد؛^۳ که در مباحث بعد خواهیم دید شاه شجاع نیز شاگرد و به گونه‌ای سرسپرده وی بوده است.

گذشته از ابن الفقیه نجم، او مدتی شاگردی عضدالدین ایجی (متوفی ۷۵۶ هـ.)، دانشمند شهیر و قاضی القضاات زمان شیخ ابواسحق اینجو را نموده بوده؛ و نزد این استاد، کتاب **مواقف** وی را خوانده؛ در علم کلام خبره شده بود.^۴

۱. ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین، کتابفروشی اقبال، تهران، بی‌تا، ص ۸۵، ۹۰.

۲. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، با مقدمه دکتر سیدرضا جلالی نایینی، از روی نسخه غنی و قزوینی، انتشارات مهتاب، تهران ۱۳۷۱. ص هفت. و دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۸، ۱۰۶۲.

۳. دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲. دیوان حافظ، مقدمه، ص هشت، نه.

۴. تاریخ ایران - تیموریان، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۳۱، ۴۳۳.

به قول خواجه شمس‌الدین گلندام، دوست و شاگرد حافظ، او پس از مرگ استادش ابن‌الفقیه؛ که سالیانی بعد اتفاق افتاد، در همان مکتب، به تدریس اشتغال ورزید؛ و «محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیۀ کتاب کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و تحقیق قوانین ادب و تحسین دواوین عرب می‌کرد».^۱ از این گفته چنین مستفاد می‌گردد که حافظ در جمیع علوم عقلی و نقلی زمان استاد گشته بوده؛ به آن حد که شاه شجاع را نیز تحت تعلیم گرفته بوده است؛ که در مبحث مربوط بدان توجه خواهد شد؛ و پس از این فرمانروا تا آخر عمر به کار تدریس اشتغال داشته. او بخصوص در علم کلام و تفسیر قرآن شهره گشته بوده است.^۲ گلندام می‌گوید که بارها در سر درس وی حاضر و از او بهره‌ها گرفته است.^۳

با آنچه که گذشت حافظ را می‌توان فقیهی دانشمند نیز دانست؛ که پس از تکمیل علم فقاہت به عرفان روی آورد؛ و در راه جدید زندگی از این معلومات سود جست؛ چنانکه قبل از او، خیام، سپس مولانا جلال‌الدین و سعدی نیز چنین کرده بودند. عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد: او «مردم را به علوم شرعیہ ترغیب می‌فرمود؛ این‌گونه:

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث

هر که خواند غیر از این گردد خبیث^۴

البته نظر بر «مردم» اشخاص غیر عارف و به تعبیر عرفا «عوام» است. سعدی و خیام نیز بر این باور بوده‌اند.

گفتیم که حافظ در علوم قرآنی نیز شهره بود؛ و خود می‌سرود:

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت^۵

او در مجالسی که بدین منظور ترتیب داده می‌شد، با صدای خوش و با بهره‌گیری از فن موسیقی که به خوبی آن را می‌دانست به تلاوت قرآن

۱. دیوان حافظ، مقدمه، ص هشت، نه. ۲. تاریخ ایران - تیموریان، ص ۴۳۳.

۳. دیوان حافظ، مقدمه سیدرضا جلالی نایینی، ص هفت.

۴. مطلع‌السعدین، ص ۲۷۰. ۵. دیوان حافظ، ص ۹۴.

می پرداخت؛ و شور و حال خاصی بدان مجلس می بخشید. عارفان همواره قرآن را چراغ فراراه خود می داشتند؛ و از تعالیم و تفاسیر آن بهره ها می گرفتند؛ با دیدی که با نظر متشرعین تفاوت داشت. به طور کلی حافظان قرآن دارای صدائی خوش و از علم موسیقی بهره مند بودند. واصفی در کتاب خود *بدایع الوقایع*، که حدوداً در همین زمان تألیف شده، جزء گروه حافظان قرآن، از حافظ شیرازی نیز نام می برد؛^۱ و حافظ خود صراحتاً در غزلی چنین می سراید:

دیده بدبین بپوشان ای کریم عیب پوش

زین دلیرها که من در کنج خلوت می کنم

«حافظم» در مجلسی «دردی کشم» در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم^۲

او در هر دوی این مجالس، راهی برای اتصال زمین به آسمان می یابد؛ و

خطاب به متشرعینی که بر او خرده می گیرند، می سراید:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند^۳

و او که گفتیم از علم تفسیر نیز آگاهی کامل داشت: «توازنون والقلم می پرس

تفسیر»^۴، از آن علم نیز بهره ها می گرفت.

حافظ به منظور رونق و پیشرفت کار خود، چون سعدی، به تدریج به

دولتمردان نزدیک شد؛ و سرانجام در دستگاه اداری حاجی قوام الدین حسن

صاحب عیار کلانتر، کلانتر شیراز و وزیر معروف شاه شجاع وارد؛ و از آن طریق

به شاه معرفی گردید و به دربار راه یافت. او به «شغل دیوانی» و «ملازمت سلطان»

و «وظیفه خواری» رسید؛ و تقریباً در طول عمر از صله فرمانروایان، دولتمردان و

بزرگان بهره مند بود.^۵ او در این باره گفته است:

۱. زین الدین محمد واصفی، *بدایع الوقایع*، به تصحیح الکساندر بلدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. دیوان حافظ، از روی نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات کمال اندیشه، تهران ۱۳۸۷، ص ۳۵۲.

۳. همان کتاب، ص ۱۹۳. ۴. همان کتاب، ص ۴۹۷.

۵. دیوان حافظ با مقدمه جلالی نائینی، ص ۷. دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۲.

«که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت».^۱ گاه که تأخیری در این توجّه و پرداخت مقرری رخ می داد، غزلی به حکم یادآوری می سرود و روانه می ساخت؛ که البته در اغلب موارد به نتیجه می رسید.^۲ حافظ به دفعات در غزلیات خود از حاجی قوام الدّین، وزیر خوش فکر و ارزشمند به نیکی یاد کرده؛ بخصوص در قصیده ای غزا او را مدح نموده است؛ که با قصیده ای که در وصف شاه شجاع سروده از لحاظ کمی و کیفی برابری می کند؛ و مطلع آن اینست:

زدلبی نستان لاف زد به آسانی هزار نکته در این کار هست تا دانی
بجز شکردهنی مایه هاست خوبی را به خاتمی نستان زد دم سلیمانی
و:

چه گردها برانگیختی ز هستی من مباد خسته سمندت که تیز میدانی^۳
و آن چنان او را دوست می داشته و می ستوده، که پس از قتل وی به دستور شاه شجاع، با آندوهی سنگین سروده است:

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام الدّین داد^۴
حافظ سفر را دوست نمی داشت. تنها یک بار به دعوت فرمانروای وقت به یزد رفت؛ که با وجود پذیرایی کامل، به او خوش نگذشت، و بازگشت. در این باره غزلی دارد با این مطلع:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم^۵
به احتمال قریب به یقین جو یزد خشک و شرع زده بوده؛ و از «رندان قلندر» و «صاحب نظران» در آن دیار خبر چندانی نبوده است؛ چنانکه می سراید:

سرای قاضی یزد ارچه منع فضل است
خلاف نیست که «علم نظر» در آنجا نیست^۶
حافظ که بزودی در هندوستان نیز شهرت یافت، از جانب فرمانروای بهمنی

۱. دیوان حافظ، ص ۵۰۵. ۲. همانجا.
۳. همان کتاب، ص ۵۲۷ تا ۵۳۰. ۴. همان کتاب، ص ۱۱۲.
۵. همان کتاب، ص ۳۳۳. ۶. همان کتاب، ص ۵۰۲.

جنوب هند دعوت شد. او این دعوت را پذیرفت؛ ولی هیچگاه به آن دیار نرسید. احتمالاً در همین سفر بود که هنگامی که می‌خواست به کشتی نشیند، باد مخالف وزیدن گرفت و کشتی متلاطم گردید؛ او از سفر منصرف شد و به شیراز بازگشت؛ و غزلی در این زمینه سروده که بیتی از آن نقل می‌شود:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را^۱
خانواده و خانه: حافظ دارای همسر و فرزندان بوده است. او همسر خود را می‌ستود؛ دوستش می‌داشت و دربارهاش می‌سرود:

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
هواداران کویش را چو جان خویشتم دارم
صفای خلوت خاطر از آن شمع چگل جویم
فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
و:

مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه قدش
فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم^۲
حافظ یکی از فرزندانش را در عنفوان جوانی از دست داده بود و در غزلی به دنبال مرگ زودرس او این گونه اندوه خود را نمایان ساخته است:
بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد
و:

قِرَّة العین من آن میوه دل یادش باد
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
و:

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد^۳
آیا غزلی دیگر که آن نیز درباره مرگ فرزند سروده شده از آن همان فرزند

۲. همان کتاب، ص ۳۲۷.

۱. همان کتاب، ص ۵.

۳. همان کتاب، ص ۱۳۴.

زیاروی جوان بوده و یا فرزند دیگر؟ این چنین:
 دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق رنگین
 به جای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادهش لوح سنگین^۱
 او فرزند پسر دیگری داشته، به نام شاه نعمان. چنین می‌نماید که شاه نعمان در
 هند سکنی گزیده بوده؛ زیرا در شهر برهانپور در گذشته و همانجا به خاک سپرده
 شده است.^۲ از نام وی چنین برمی‌آید که او نیز صوفی بوده است.
 حافظ در زندگی روزمره گاه از جهت مادی در مضیقه می‌افتاده؛ که در غزلی
 خود را به یاد شاه شجاع یا دولتمردی می‌انداخته است. در روایتی درباره دیدار
 وی با تیمور، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت، به علت «عیالواری» و
 سختی معاش به او توجه شده است؛ و در این روایت، او «از ارباب تأهل» نام برده
 شده است.^۳ از میان گرفتاری‌های وی که ما از آن آگاهی داریم، ماجرائی است که
 در قطعه‌ای آن را بیان داشته. حافظ به علت دعوائی احتمالاً مالی، دو سال در
 خانه «خواجه» که می‌بایست خواجه قوام‌الدین وزیر بوده باشد، پناه گرفته بوده
 است؛ این گونه:

وکیل قاضی‌ام اندر گذر کمین کردست به کف قبالة دعوی چو مار شیدائی
 که گر برون نهم از آستان خواجه قدم بگیردم سوی زندان برد به رسوائی
 جناب خواجه حصار منست، گر اینجا کسی نفس زند از حجت تقاضائی
 و سرانجام از این گرفتاری رهائی یافته است.^۴ با آنچه که گذشت می‌توان
 دریافت که خانواده‌اش همواره در رفاه زندگی نمی‌کرده‌اند.

«دیوان» حافظ: درباره غزلیات، سایر شعرها و به‌طور کلی «دیوان» او و
 چگونگی گردآوری آن سخن بسیار گفته شده؛ ولی آنچه مسلم است اینکه، او
 خود مانند سایر ستایشگران آگاه بوده که چه گفته و چگونه سروده تا به

۱. همان کتاب، ص ۵۰۹.
 ۲. تاریخ ایران - تیموریان، ص ۴۳۴.
 ۳. شجاع، انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۱۷.
 ۴. دیوان حافظ، ص ۵۱۱.